

دانلود مقاله مباحث نظریه پردازان نوسازی ، وابستگی و نظام جهان در باره دولت و سیاست در جهان سوم

[جهت مشاهده](#) [دانلود مقاله مباحث نظریه پردازان نوسازی ، وابستگی و نظام جهان در باره دولت و سیاست در جهان سوم](#) به پایین همین صفحه مراجعه نمایید

تعداد صفحات : 52 صفحه

برای دریافت اینجا کلیک کنید

فرمت WORD قابل ویرایش



مقدمه:

– مباحث نظری دربارۀ دولت و سیاست در جهان سوم:

در مورد خصوصیات سیاسی کشورهای جهان سوم نیز همچون ویژگیهای اقتصادی این کشورها دو دیدگاه متفاوت وجود دارد:

۱- يك دیدگاه در مورد نقاط اشتراك موجود میان این کشورها تاکید می کند و می کوشد به نظریه هایی عام (قابل تعمیم) دربارۀ ماهیت دولت و سیاست در این کشورها دست یابد.

۲- دیدگاه دیگر به تفاوتهای موجود میان آنها توجه دارد و می کوشد ویژگیهای خاص هر کشور و یا هر دسته از کشورهای جهان سوم را در زمینه دولت و سیاست توضیح دهد. پژوهشگران مسائل جهان سوم طی سالهای اخیر به دیدگاه دوم توجه بیشتری نشان داده اند، با وجود این دیدگاه اول نیز از سابقه پربراری برخوردار است و میراث مفیدی برای فهم مسائل سیاسی کشورهای جهان

سوم به جای گذاشته اند. در این تحقیق با مرور برخی از نوشته ها و نظریات مبتنی بر دیدگاه اول برخی از خصوصیات کلی و مشترک دولت و سیاست را در جهان سوم نشان داده و در برخی تمایزات و تنوعات موجود در زمینه دولت و سیاست وجود دارد که به شرح آن نیز می پردازیم.

– نظریات متفکران کلاسیک دربارۀ ویژگیهای سیاسی جوامع شرقی:

توجه به ویژگیهای دولت و سیاست در جوامع مرسوم به جهان سوم به يك معنا سابقه ای طولانی تر از پیدایش و رواج اصطلاح کشورهای جهان سوم دارد. از چند قرن پیش برخی از صاحب نظران غربی به تفاوت بین دولت های شرقی با دولتهای غربی توجه کرده اند. اگر از اشاره های متفکران یونان باستان نیز نظیر «هردوت و ارسطو» دربارۀ تفاوت جامعه و سیاست در کشورهای نظیر ایران با جامعه و سیاست در یونان بگذریم و اگر از اشاره «ماکیاول» به تفاوت ماهوی دولت عثمانی با

دولتهای اروپایی صرف نظر کنیم، طی قرون اخیر «منتسکیو» از اولین و مهمترین صاحب نظرانی است که به این تفاوتها توجه کرده است. او در کتاب معروف خود – روح القوانین – با به کارگیری مفهوم «استبداد شرقی»

درصد مقایسه حکومت های آسیایی با حکومت های اروپایی بر می آید. وی بر اساس تجربه فئودالیسم در اروپا مقایسه آن با امپراتوری های بزرگ در آسیا می گوید: «آسیا همیشه امپراتوری های بزرگ داشته است اما در اروپا امکان چنین امپراتوری هایی هرگز وجود نداشته است. در آسیا همیشه قدرت سیاسی باید استبدادی باشد. زیرا اگر یوغ تعبد و بردگی قومی نباشد امپراتوری تجربه می شود»

منسکیو یکی از علل این تفاوت را ویژگی های جغرافی مشرق زمین می داند و می گوید: «طبیعت جغرافیایی آسیا امکان تسلط یک حکومت استبدادی به سرزمین وسیع را ممکن می سازد. در حالی که در اروپا تقسیمات جغرافیایی به گونه ای است که مانع چنین امپراتوری های وسیعی می شود. کشورهای اروپایی وسعت خاک متوسطی دارد» منتسکیو حکومت های اروپایی را مبتنی بر

قانون ، ولی حکومت های آسیایی را مبتنی بر زور می داند و علت این تفاوت و پیامدهای آن را اینگونه بیان می کند: «کشورهای اروپایی برای تداوم بقای خود ناچار بوده اند که متکی به قوانین باشند و این خصوصیت باعث پیدایش قریحه آزادی در میان این جوامع شده است. در حالی که در آسیا روح تعبد و بردگی حاکم است» منتسکیو در کتاب خود به تفضیل درباره خصوصیات استبداد شرقی در زمینه ساختارها و نهادهای سیاسی و قضایی ، نحوه انتقال قدرت ، روانشناسی فرمان رویان و فرمان برداران می پردازد». دیگر متفکران اروپایی نیز مباحث منتسکیو را در مورد استبداد شرقی

دنبال کرده اند. «مارکس» با به کارگیری مفهوم «شیوه تولید آسیای» ضمن توضیح خصوصیات اجتماعی و اقتصادی جوامع آسیایی ، به ویژگی های سیاسی این جوامع نیز توجه کرد. البته مارکس تاکید افراد بی چون «منتسکیو» بر عوامل جغرافیایی، به عنوان یکی از خصوصیات جوامع شرقی (آسیایی) را قبول نداشت و در مقابل بر عوامل اجتماعی و اقتصادی و به ویژه بر شیوه تولید در جوامع آسیایی تاکید می کرد.

او این موضوع را مطرح می کرد که شیوه تولید در جوامع آسیایی فاقد تضادهای پویا در درون خود است و این وضع باعث کندي تحولات اجتماعی در این جوامع شده است. به عبارت دیگر مارکس ادعا می کرد که تضادهایی نظیر تضاد طبقاتی (ناشی از مالکیت خصوصی) یا تضاد بین شهرها و روستاها (ناشی از تمایز اقتصاد کشاورزی روستایی با اقتصاد تجاری - صنعتی شهری) در جوامع غربی باعث تسریع تکامل اجتماعی آنها شده است. در حالی که چنین تضادهایی در جوامع

آسیایی وجود نداشته است. به نظر مارکس خصوصیات سیاسی جوامع آسیایی - از جمله تداوم حکومت های استبدادی - را نیز باید در همین ویژگی های اجتماعی و اقتصادی جستجو کرد. استدلال مارکس این بود که ضعف مالکیت خصوصی و پراکندگی جماعات دهقانی در جوامع آسیایی زمینه های لازم برای تشکیل و تداوم حکومت های خودکامه در این جوامع فراهم کرده است. چنین دولتهایی بر منابع اقتصادی تسلط دارند و از طریق بروکراسی های ارضی - تجاری که به طور عمده در شهرها مستقر هستند بر سرزمین های وسیع و جماعات بیشمار اما پراکنده روستایی اعمال قدرت می کنند.

«ویتفوجل K . A .

«Witfotel» نیز با اشاره به خصوصیات جغرافیایی و به ویژه تاکید بر مسئله کمبود آب در جوامع آسیایی در صد توضیح تبیین خصوصیات سیاسی جوامع آسیایی یعنی استبداد شرقی برآمد. او استدلال کرد که در این جوامع به دلیل نیاز کشاورزی به سیستم آبیاری مصنوعی و ناتوانایی مالکان خصوصی منفرد و جماعات دهقانی در احداث و نگهداری چنین سیستمهایی به ناچار دولت در امر تولید دخالت کرده است. از جمله اینکه دولت وظیفه احداث و حفظ شبکه های آبیاری را به دست گرفته اند. این موضوع به نوبه خود به تحکیم و تداوم قدرت

اقتصادی دولت (مالکیت بر اراضی) و تفوق سیاسی آن (خودکامگی) انجامیده است.

«ماکس وبر» نیز تأکید بر پیدایش و گسترش فرایند عقلانی شدن

اقتصاد و سیاست در اروپای غربی و قرار دادن دولت مدرن و بوروکراسی عقلانی در مقابل اقتدارهای سنتی، نظیر نظامهای سیاسی و پدرسالاری و سلطانی - که به نظر وی در جوامع آسیایی و آفریقایی و آمریکایی لاتین موجود بوده‌اند - به توضیح برخی تمایزات دیگر در میان دولتهای شرقی و غربی پراخته است. به نظر وبر در این نوع نظامهای سیاسی که او از آنها به عنوان نظامهای «پاتریمونیال Patrimonial» بحث می‌کند معمولاً منابع اقتصادی به پدرسالار یا

سلطان تعلق دارد و او از طریق توزیع و بذل و بخشش این منابع در میان کارگزاران خود، حمایت و خدمات اداری و نظامی آنها را جلب و حفظ می‌کند کارگزاران در این نوع نظامهای سیاسی نوکران شخصی سلاطین و پادشاهان و مردم نیز رعایای آنها محسوب می‌شوند. در این نظامها طبق سنتها يك طبقه آزاد برای کارگزاران و مردم وجود دارد اما در عین حال قلمرو خود کامگی حکام نیز بسیار وسیع است و از آنجا که مرزهای این دو قلمرو هیچگاه با ضوابط مشخصی تعیین نشده است همواره نوعی سردرگمی را برای کارگزاران و رعایا وجود دارد. تشخیص تخلف و همچنین میزان مجازات نیز به عهده حکام است کافی است که رعایا و کارگزاران سطح پایین و هم عالی ترین

کارگزاران در يك بحظه از هر آنچه تاکنون داشته‌اند (مناصب، مال و حتی جانشان) محروم شوند. در عین حال همین حاکم می‌تواند مناصب و منابع موجود در قلمرو خود - که همگی در واقع به او تعلق دارد - به هر آن کس که بخواهد عطا کنند. به طور کلی «وبر» بر خصوصیات شخصی بودن قدرت و مشروعیت (فقدان ضوابط و قوانین عمومی) و همچنین خودکامگی در جوامع سنتی غیر اروپایی تأکید می‌کند.

نظریات مذکور همگی به ویژگیهای دولت و سیاست جوامع غیر اروپایی در ادوار پیشین پرداخته‌اند که می‌توان آنها را نخستین مباحث نظری درباره دولت و سیاست جهان سوم به شمار آورد. زیرا دست کم برخی از ویژگیهایی که این نظریه پردازان به آن توجه کرده‌اند هم اکنون نیز در جوامع جهان سوم دیده می‌شود. ویژگیهایی که صاحب‌نظران امروزی نیز به این مسائل جهان سوم توجه می‌کنند. برای مثال می‌توان به خودکامگی و استبداد سیاسی موجود در این جوامع اشاره کرد که گرچه با خودکامگی‌ها و استبدادهای سنتی که قبلاً در این جوامع وجود داشته است تفاوتی دارد، کاملاً بی‌ارتباط با آن نیست

- مباحث نظریه پردازان نوسازی درباره دولت و سیاست:

در ابتدای این بحث به مسئله «نوسازی و ملت سازی» می‌پردازیم. بحران در تئوری توسعه از این جا ناشی نمی‌شود که تئوری پردازان به پایانی مرگبار رسیده است بلکه بیشتر منتبع از عدم توفیق در پاسخ جرمی دادن به يك سوال قدیمی می‌باشد. «توسعه چه کسی؟» از همان آغاز نظریه پردازان توسعه - به ویژه اقتصاددانان توسعه - به حکومتها توجه می‌کردند که به توسعه ملی باید بالاترین اولویت سیاسی را دارد و آن را رعایت نمود. به علاوه دولت به مثابه واحدی همگون،

مستقل از سایر عاملان دایره ای قدرت سیاسی و اقتصادی، دارای کنترل بر روابط اقتصادی خارجی و با ظرفیت و توانایی فنی - اداری و مدیریتی برای اجرای برنامه‌ها تلقی می‌شد. «توسعه» در بهترین حالت واقعاً به معنی تقویت کردن بنیان مادی دولت عمدتاً از طریق صنعتی کردن بوده است با هواداری از الگویی که به طور برجسته از يك کشور به کشوری دیگر مشابه و

یکسان می‌باشد. يك پروژه ملت سازی «به این دلیل ساده منحصر به فرد است که از سرزمین خاصی و جمعیتی معین که در آن سرزمین زندگی می‌کنند به عنوان «مصالح ساختمانی» استفاده می‌کنند. با این

وجود هر پروژه ملت سازي عناصر پایه اي مشترك زير را در بر دارد.

• کنترل سياسي - نظامي بر سرزمين معيني

• دفاع از اين سرزمين در برابر راعيه هاي ممكن و احتمالي از بيرون

• ايجاد رفاه مادي و مشروعيت سياسي در درون اين سرزمين

يکي از استراتژيهاي توسعه و نوسازي ، ملت سازي است که اين دو را نمي توان از هم جدا کرد. بر حسب کارکردهاي ملت سازي تخصيص منابع موجود بين صندوقهاي گوناگون مطابق با مرحله ملت سازي و چالش هاي گوناگون مراجعه با آن در طول مرحله خاص فرق مي کند.

- پارادایم نوسازي: علي رغم پيچيدگي فزاينده تئوري توسعه به واسطه رشد بيشتري آن به صورت چند رشته اي ، تشخيص چارچوب پایه اي تکاملي که ويژگي جريان اصلي تفکر غربي توسعه است در رهيافت هاي جديد ميسر است. اکثر مشارکت ها - چه اقتصادي ، سياسي ، جامعه شناختي يا روانشناختي - در يك پارادایم اساسي ريشه داشتند . که اکنون معمول تر از هميشه به آن پارادایم به عنوان (پارادایم نوسازي) اشاره مي شود. توسعه در چشم اندازي تکاملي نگريسته شد و وضعيت توسعه نيافتگي بر حسب تفاوتهاي قابل مشاهدۀ اقتصادي ، سياسي و اجتماعي و فرهنگي بين ملتهاي فقير و غني تعريف گرديد. توسعه و نوسازي پل زدن بين اين شکافها از طريق فرايندي تقلید آميز را مي رساند که در آن فرايند کشورهاي کمتر توسعه يافته به تدريج صفات و کيفيات ملل صنعتي را به خود مي گرفتند. نوع مارکسيستي نوسازي برخيزهاي کيفي تاکيد مي کند که هر جامعه اي مجبور است به علت و يا تکنیک تضادهاي داخلي که از طريق مبارزه طبقاتي تجلي مي يابد به عمل مي آيد. همه انتقال ها به مراحل جديد توسعه در اصل و محتوا «ترقي» هستند. نوسازي چيزهاي مختلفی را براي مردم مختلف در زمانهاي مختلف معني مي دهد. بنابر

اين سنت بزرگ با يك ابهام خاصي همراه گرديد. اين مفهوم دست کم به ۲ معنا به کار رفته است: به عنوان يك صفت تاريخ، به مثابه يك فرايند انتقالي تاريخي خاص و به عنوان سياست توسعه معيني در کشورهای جهان سوم اين معني سوم است. که بيشتريين ربط و مناسب را در

بستر تئوري توسعه دارد . اما مسئله اين است که اين سه معني در هم آميخته هستند. سياست هاي نوسازي (که دلالت بر عقلائي سازي و موثر و کارا ساختن ساختارهاي اقتصادي و اجتماعي دارد) نه تنها به عنوان عناصر هر استراتژي توسعه اي قلمداد مي شوند بلکه به مثابه عملکرد نيروهاي تاريخي عام نگريسته است. پارادایم توسعه و نوسازي را يم توان به صورت زير خلاصه کرد:

* توسعه فرايندي خودجوش و غير قابل برگشت به طور ذاتي موجود در تک تک جوامع است.

* توسعه دلالت بر انفکاک ساختاري (structural differentiation) و تخصصي شدن کارکردي (Functional specialization) دارد.

* فرايند توسعه را مي توان به مراحل مشخص و متمايز نمود که نشان دهنده سطح توسعه بدست آمده توسط هر جامعه باشد

* توسعه را مي توان از طريق رقابت يا تحديد نظامي و به وسيله اقدامات داخلي در حمايت از بخش هاي مدرن و نوسازي بخشهاي سنتي برانگيخت

بعد از بررسي اين نکات به بيان مباحث نظري ، نظريه پردازان نوسازي درباره دولت و سياست مي پردازند.

بحث درباره ويژگيهاي سياسي جوامع موسوم به جهان سوم به طور مشخص تري از نيمه دوم قرن ۲۰ آغاز شد. نظريه پردازان نوسازي توجه خاصي به اين مباحث داشتند. آنها با تاکيد بر تمايز «سنت» و «مدرنيسم»

دولت و سیاست در جهان سوم را با خصوصیات «سنتی» مشخص کردند. تقسیم بندی آنها ریشه در نظریات جامعه شناختی ای داشت که قبلاً افرادی چون «تالکوت پارسونز» آن را ارائه کرده بودند از دیدگاه نظریه پردازان نوسازی ظهور ویژگیهای مدرن در عرصه سیاسی به دنبال ظهور ویژگیهای مدرن در عرصه های اجتماعی و اقتصادی روی خواهد داد. به عبارت دیگر فرض بر این است که به دنبال نوسازی اجتماعی و اقتصادی دولت و سیاست نیز نو خواهد شد.

«دانیل لرنر» D. Lerner : که یکی از اولین نظریات نوسازی سیاسی را در اواخر دهه ۱۹۵۰ ارائه کرد در کتاب معروف خود «زوال جامعه سنتی» ظهور نهادها و رفتارهای سیاسی جدید نظیر پارلمان ، قانون و رفتارهای عقلانی و معطوف به قانون را در گرو ظهور شخصیت مدرن می داند . به نظر او شخصیت مدرن با خصوصیاتی چون ، همدلی و مشارکت طلبی مشخص می شود.

لازمه ظهور چنین شخصیتی همانا وقوع فرایندهایی نظیر صنعتی شدن ، شهری شدن و گسترش مواد است. «لرنر» بحث خود را در اوج جنگ سرد مطرح می کرد. فرض را بر این گرفته بود که دموکراسی سبیرال غربی الگوی مطلوب نوسازی سیاسی است و جوامع جهان سوم بر سر يك دوراهی انتخاب هستند، آنها باید یا به مسیر غرب گام نهند و یا راه شوروی را - که به نظر او يك راه انحرافی است - برگزینند.

«ادوارد شیلز E. Shils» در کتاب خود : «توسعه سیاسی در کشورهای جدید» که رد سال ۱۹۶۲ منتشر کرد با تاکید بر تمایز جوامع سنتی و مدرن در صدد توضیح ویژگیهای سیاسی جوامع سنتی برآمد. بهخ نظر او در میان این جوامع تمایلی کلی به قبول امور ي که گذشتگان بر آن تاکید می کردند وجود دارد. تبارگرای موجود در این جوامع در حوزه سیاست به صورت قبیله گرایی و نظامهای سیاسی سلطنتی موروثی جلوه گر می شود شیلز نی زهمچون لرنر به یگانه بودن راه نوسازی سیاسی اعتقاد داشت و راه مطلوب را برای جوامع جهان سوم دموکراسی لیبرال می دانست گرچه معتقد بود که یان گذار از دولت و سیاست سنتی به دولت و سیاست نوین با تعارضات و

مشکلات زیادی همراه است از جمله اینکه شکافهای بین گرایشهای سنتی و مدرن و نوین در عرصه های سیاسی تشدید خواهد شد. به نظر او در این جوامع همواره گروه کوچکی از فعالان بلند پروازان با سواران و شهرنشینان که با فرهنگ سیاسی غرب آشنا هستند با اکثریتی از دهقانان بی تفاوت فقر زده و بی سواد که به شدت سنت گرا هستند مواجه و درگیرند. «گابریل

آلموند G. Almond» و جیفر کلمن J. Colman» در کتاب «سیاست مناطق در حال توسعه» از مقابل سنت و مدرنیسم استفاده کردند گر چه بر خلاف ؟ پیشین خود سعی داشتند از دو قطبی کردن جوامع پرهیزند. آنها این موضوع را مطرح کردند که همه نظامهای سیاسی موجود در جوامع پیشرفته و چه در مناطق در حال توسعه ترکیبی از عناصر سنتی و مدرن هستند . با وجود این آنها معتقد بودند که عناصر سنتی در نظامهای سیاسی جوامع در حال توسعه بسیار بیشتر از جوامع توسعه یافته است.

«آلموند» در کتاب دیگری به نام «فرهنگ سیاسی» که با همکاری سیدنی وربا S. Verba : نوشته به مقایسه فرهنگ سیاسی در جوامع جهان فرهنگی و روانی این جوامع است. آلموند و وربا يك «گونه شناسی» از فرهنگ های سیاسی ارائه می دهند که بر اساس چهار معیار زیر است.

۱- افراد درباره ملت و نظام سیاسی خود چه اطلاعاتی را دارند؟

۲- افراد تا چه حدی از نقش نخبگان سیاسی آگاهی دارند؟

۳- افراد چه نظری درباره اجرای خواستش تصمیم گیرندگان دارند؟

۴- افراد چه تصویری از جایگاه خود در نظام سیاسی دارند؟

آلموند و وربا بر اساس این معیارها سه نوع فرهنگ سیاسی را از یکدیگر متمایز می سازند:

الف) فرهنگ سياسي محدود: در اين نوع فرهنگ سياسي افراد به ندرت با امور سياسي ارتباط دارند

ب) فرهنگ سياسي تبعي: در اين نوع فرهنگ سياسي افراد رابطه اي انفعالي و مطيعانه با نظام سياسي دارند.

ج) فرهنگ سياسي مشاركتي: در اين نوع فرهنگ سياسي افراد به صورت مثبت نسبت به اكثر جنبه هاي نظام سياسي حساسيت نشان مي دهند و با نظام سياسي رابطه اي فعال دارند.

به نظر آلموند و وريا عضويت در احزاب سياسي، شرکت در انتخابات از جمله ويژگيهاي فرهنگ سياسي مشاركتي است. به طور كلي به نظر آلموند و وريا فرهنگ سياسي در جوامع جهان سوم به طور عمده از نوع «محدود» و يا «تبعي» است و يا ترکيبي از اين دوست.

آلموند و همکارانش در نوشته هاي اخيرشان نيز همچنان بر تمايز فرهنگ سياسي در جوامع در حال توسعه با جوامع توسعه يافته تاکيد مي کنند. براي مثال آلموند در کتابي با همکاري بينگهام پاول B. Pawell «نوشته است بر اساس نوع و ميزان مشارکت سياسي چهار نوع نظام سياسي را از يکديگر متمايز ساخته است:

۱- دموکراسيهاي صنعتي: در اين نوع نظامها حدود ۶۰ درصد به صورت فعال و ۳۰ درصد به صورت تبعي در امور سياسي مشارکت مي کنند و ۱۰ درصد بقيه نيز اصولاً کاري به سياست ندارند.

۲- نظامهاي اقتدارگري صنعتي: در اين نوع نظامها به نظر آلموند و پاول بيشتري در کشورهاي اروپاي شرقي و شوروي مستقر بودند تنها ۱۰ درصد مردم به صورت فعال و ۸۰ درصد به صورت تبعي در امور سياسي مشارکت دارند و ۱۰ درصد بقيه نيز اصولاً مشارکتی ندارند.

۳- نظامهاي اقتدارگري در حال گذر: اين نوع نظامها که در کشورهاي در حال صنعتي شدن جهان سوم مستقر هستند، تنها ۱۰ درصد مردم به صورت فعال و ۶۰ درصد به صورت تبعي در سياست مشارکت مي کنند و ۳۰ درصد مردم نيز مشارکتی ندارند.

۴- دموکراسي هاي غير صنعتي: که در کشورهايي نظير هند مستقرند در آنها ۱۰ درصد مردم به صورت فعال و ۳۰ درصد به صورت تبعي در سياست مشارکت دارند و ۶۰ درصد بقيه کاري به سياست ندارند.

از اواخر دهه ۱۹۶۰ به مکتب نوسازي و از جمله مباحث نظريه پردازان اين مکتب درباره نوسازي سياسي در جوامع در حال توسعه انتقادات شديدي شد. بخشي از اين انتقادات از سوي نظريه پردازان مرتبط با مکتب وابستگي مطرح شد و بخشي ديگر نيز از سوي نظريه پردازاني مطرح شد که گرچه برخي از چارچوبهاي مکتب نوسازي را قبول داشتند به تجديد نظر در برخي از آموزه هاي اين مکتب دست زده بودند. تجديد نظر طلبان مکتب نوسازي درباره آموزه هايي نظير يك دستي جوامع مدرن و جوامع سنتي، همچنين يکساني روند نوسازي در همه جوامع و سانجام خوش بيني به حقي بودن کسري نوسازي اقتصادي و اجتماعي به حيطه سياست ترديد کردند. «ايزنشتات

S.N.Eisenstadt» که يکي از اولين تجديد نظرطلبان بود اعتقاد داشت که نه جوامع مدرن از لحاظ تنوع ساختاري و تحول نهادي و توزيع قدرت سياسي از همانندي برخوردارند و نه روند نوسازي در کشورهاي تازه استقلال يافته (جهان سوم) يکسان بوده اند. نوسازي در هر يك از کشورهاي منطق و روند خاص خود را داشته است. در نظر ايزنشتات ويژگيهاي روند نوسازي بيش از هر چيز به سنتهاي موجود در هر جامعه اي بستگي داشته است. از دهه ۱۹۶۰ به بعد بسياري از صاحب نظران غربي بيش از آنکه به مسئله نوسازي و توسعه سياسي جوامع جهان سوم توجه کده آن را

بررسي کنند به مسئله ثبات و نظم سياسي در اين جوامع پرداختند. به عبارت ديگر آنها مسئله اساسي جهان سوم را ناتواني دولتهاي مستقر در اين جوامع در برقراري نظم و ثبات سياسي دانستند.

برای دریافت اینجا کلیک کنید

مقالات مرتبط

- [دانلود مقاله وانمایی و سلطه در جریان سن المللی خیر](#)
- [دانلود مقاله انار و انارداری](#)
- [تحقیق در مورد نماز](#)

از این سایت ها نیز دیدن نمایید

- [ترینس لاین ، مرجع مقالات تخصصی فارسی ، ایران](#)
- [گت بیبر ، منبع مقالات انگلیسی و فارسی](#)
- [دانش رسان ، بیش از 1.5 میلیون مقاله فارسی](#)